فهرست مطالب

[موضوع: فقه / نکاح 2](#_Toc29774204)

[اشاره 2](#_Toc29774205)

[مناقشه سوم 3](#_Toc29774206)

[توضیح اشکال: مقصود روایت مجموع اعضاء به صورت مرکب است 4](#_Toc29774207)

[بررسی مناقشه 5](#_Toc29774208)

[نکته اول: 5](#_Toc29774209)

[نکته دوم: 6](#_Toc29774210)

[مناقشه چهارم: 9](#_Toc29774211)

[پاسخ به مناقشه چهارم 10](#_Toc29774212)

بسم الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه / نکاح / نگاه

## اشاره

بحث در نظر مرد به وجه و کفّین اجنبیه است که مقام سوم از مباحث نظر می‌باشد.

در این مقام عرض شد علاوه بر اطلاقاتی که در این مسئله وجود دارد که \_البته قبلاً عرض شده است و البته تقریباً هیچ‌کدام از آن اطلاقات تمام نبود\_ به ادله خاصه‌ای برای حرمت نظر به وجه و کفّین اجنبیه تمسک شده است و ما هم در جلسات گذشته پیرامون همین ادله بحث می‌کردیم.

اولین دلیل عبارت بود از آیه شریفه «غض» و دلیل دوم نیز فراز پنجم از آیه 30 سوره نور بود که می‌فرمود: **﴿وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ﴾** که همان‌طور که به خاطر دارید در هر دو دلیل دلالت‌ها قابل مناقشه بود.

در ادامه وارد دلیل سوم شدیم که روایت بود و از این به بعد نیز ادله از روایات می‌باشند.

همان‌طور که مستحضرید سومین دلیل معتبره حفص بختری بود که روایت دوم از باب 36 از ابواب مقدّمات نکاح می‌باشد. در این روایت امام می‌فرمایند: «لَا بَأْسَ بِأَنْ یَنْظُرَ إِلَى وَجْهِهَا وَ مَعَاصِمِهَا، إِذَا أَرَادَ أَنْ یَتَزَوَّجَهَا»[[1]](#footnote-1) یعنی مانعی ندارد که مرد به چهره و دست‌های آن زن نگاه کند اگر قرار بر ازدواج با او دارد.

این دلیل سوم بود که در آن به مفهوم روایت تمسک شده است.

توضیح مختصر دلیل این است که؛ این روایت شریفه دارای منطوقی است و آن اینکه در مقام تصمیم به ازدواج مرد می‌تواند به صورت و دستان زن نگاه کند که این منطوق ارتباطی با بحث ما ندارد. لکن مفهومی که در این روایت وجود دارد این است که: اگر شخص نمی‌خواهد ازدواج کند و در شرایط عادی و متعارف است نمی‌تواند به این اعضاء نگاه کند (فیه بأسٌ).

پس همان‌طور که ملاحظه نمودید به این روایت از حیث مفهوم استدلال شده است برای اشکال در نگاه به وجه و کفّین.

در جلسه گذشته عرض شد که این استدلال بنا بر چند وجه مورد مناقشه قرار گرفته است و اولین وجه همان مطلبی بود که در گذشته از حضرت آقای زنجانی مطرح شده بود و راجع به آن بحث کردیم.

وجه دوم مناقشه این بود که کسی قائل شود که این روایت اشاره به نظر همراه با التذاذ و شهوت دارد که در این صورت مفهوم به درد نخواهد خورد و در واقع گفته شود معنای روایت منصرف به همین صورت می‌باشد.

این دو اشکالی بود که در جلسه گذشته مطرح شد و پیرامون آن سخن گفته شد.

### مناقشه سوم

و اما اشکال سومی که برای این استدلال مطرح می‌شود و در کلمات مرحوم آقای داماد و یا مرحوم آقای مؤمن آمده است مطلبی است که در ادامه عرض خواهد شد.

و اما اینکه در اینجا به صورت مردد عرض شد که اشکال از آقای داماد است یا مرحوم آقای مؤمن به جهت ابهامی است که در این مسئله وجود دارد اگرچه ترجیح بیشتر در این مناقشه این است که این اشکال از سوی مرحوم داماد مطرح شده باشد؛ و اما آنچه که در تقریرات ایشان در کتاب صلاة مبحث ستر که صاحب عروه مطرح نموده‌اند، این بحث هم به مناسبت ستر در نماز و لزوم ساتر این بحث هم مطرح شده است که در جلد 1 کتاب الصلاة تقریرات مرحوم آقای داماد صفحه 340 وارد شده است.

البته این اشکال در تقریرات حضرت آقای جوادی هم در جلد دوم صفحه 30 این اشکال مطرح شده است که ایشان این اشکال را در متن وارد کرده‌اند.

و اما تقریرات مرحوم آقای سید محمد محقق داماد که اخیراً در 20 جلد جمع‌آوری و منتشر شد توسط چند نفر این تقریرات انجام شده است که اگر به این کتاب مراجعه بفرمایید ملاحظه می‌فرمایید که مرحوم آقای مؤمن، آقای جوادی و برخی بزرگان دیگر وجود دارند که این بحث هم در تقریرات آقای مؤمن اواخر جلد اول وارد شده است و هم در تقریرات آقای جوادی اوایل جلد دوم می‌باشد، لکن آنچه در تقریرات آقای مؤمن می‌باشد تعلیقه تقریرات ایشان است که در واقع در پاورقی بحث این اشکال را مطرح نموده‌اند که در آنجا می‌فرمایند: «منه عفی عنه» که از این عبارت ابتدائاً این‌چنین به ذهن می‌رسد که این اشکال از آقای مؤمن باشد و در واقع پاورقی مقرر باشد اما پس از دقّت در مطالب این نتیجه به دست می‌آید که پاورقی‌ها بر دو قسم می‌باشند:

برخی موارد پاورقی به صورت کلی و بدون هیچ قیدی در پایان آن پاورقی ذکر شده است که مشخص است این پاورقی‌ها مربوط به خودِ آقای مؤمن است.

و برخی از موارد هم همین عبارت «منه عفی عنه» وارد شده است که ظاهر این عبارت این است که پاورقی از خودِ صاحب مطالب می‌باشد که مرحوم آقای داماد هستند.

لکن آنچه که موجب استبعاد این قضیه می‌شد این بود که اینکه شاگردی برای استاد خود عبارت «عفی عنه» به کار ببرد چندان مرسوم نیست بلکه معمولاً اگر در قید حیات باشد برای او «دام ظلّه» به کار می‌برند و اگر از دنیا رفته باشد «قدّس سرّه» گفته می‌شود اما اینکه گفته شود «عفی عنه» چندان مرسوم نیست. لکن از آنجا که در تقریر آقای جوادی همین مطلب در متن ذکر شده است مشخص می‌گردد که این اشکال مربوط به خود آقای داماد می‌باشد و درهرصورت أظهر این است که این اشکال مربوط به آقای داماد می‌باشد، بر خلاف اینکه برخی به‌گونه‌ای اشکال را مطرح کرده‌اند که به نظر می‌رسد اشکال از جانب آقای مؤمن می‌باشد.

#### توضیح اشکال: مقصود روایت مجموع اعضاء به صورت مرکب است

و اما اشکال سوم این است که معلّق بر شک مجموع وجه و معاصم می‌باشد و این عبارتی است که در هر دو تقریر وارد شده است که در آنها تعبیر «جمیع» وارد شده است که تعبیر گویا و رسایی نیست بلکه مقصود مجموع من‌حیث‌المجموع می‌باشد. جزاء و جواب شرط که همان عبارت «لا بأس بأن ینظر إلی وجهها و معاصمها» است، مشتمل است هم بر وجه و هم بر معاصم که با حرف «واو» به هم عطف شده‌اند.

اشکالی که در اینجا وجود دارد این است که این عبارت درصدد بیان مجموع این اعضاء و در واقع «واو» برای جمع است که معنای روایت این است که برای مجموع و مرکّب این دو عضو بأسی برای نگاه کردن وجود ندارد نه اینکه هر یک از اینها به صورت مستقل و به نحو استغراقی مقصود باشد.

حال اگر مقصود روایت مجموع باشد منطوق آن این است که: «اگر کسی قصد ازدواج دارد به مجموع این اعضاء می‌تواند نگاه کند» که در این صورت مفهوم روایت این‌چنین است: «اگر در مقام ازدواج نیست نگاه به این مجموع دارای اشکال است» اما اینکه نگاه به هر یک از این اعضاء به صورت جداگانه هم دارای اشکال باشد از این روایت با این برداشت فهمیده نمی‌شود.

همان‌طور که در جلسه گذشته عرض شد این‌چنین مواردی که در یک حکم واحد چند مورد و متعلّق موضوع با واو به هم عطف می‌شوند دو احتمال در آن وجود دارد:

احتمال اول این است که تمام موارد به هم مقصود باشد.

و احتمال دوم این است که در این جمع متعلّق‌های موضوع هر کدام به صورت جداگانه مقصود بوده و هر کدام حکم خود را دارند که معمولاً این‌چنین است.

به‌عنوان‌مثال اگر گفته شود: «أکرم عمرواً و بکراً و خالدا» در اینجا دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول اینکه مجموع این افراد را بما هو مجموع باید اکرام کرد به‌گونه‌ای که اگر مجموع اینها اکرام نشوند اصلاً اطاعتی نکرده است. در واقع اگر پنج مورد هم به عنوان متعلّق و موضوع اکرم آورده شود و مجموعاً گفته شده باشد «أکرمهم» اگر چهار نفر از آنها اکرام شوند و یکی را اکرام نکند در اینجا اطاعت نکرده است و این در صورتی است که مقصود مجموع بما هو مجموع باشد.

و اما اگر حالت استغراقی باشد هر کدام از این افراد حکم خاص خود را خواهد داشت.

حال در این روایت نیز همین دو احتمال وجود دارد که آیا مجموع وجه و معاصم متعلّق «لا بأس» می‌باشد؟ که اگر این‌چنین باشد مفهوم روایت برای این استدلال کافی نیست؛ و یا اینکه هر کدام از این اعضاء به صورت جداگانه حکم خاص خود را دارند و گویا دو جمله فرموده باشد: 1- «إذا أراد أن یتزوجّها لا بأس بأن ینظر إلی وجهها» 2- «إذا أراد أن یتزوّجها لا بأس بأن ینظر إلی معاصمها» که تلقّی مشهور هم همین است که به صورت جداگانه و استغراقی بیان شده باشد؛ و اما مستشکل به استدلال معتقد است که صورت اول از مجموع مقصود روایت است یعنی مجموع بما هو مجموع و به صورت مرکب؛ و اگر مجموع با این معنا باشد مفهوم روایت این‌چنین است که اگر شخص اراده ازدواج ندارد نگاه او به مجموع اعضاء دارای اشکال می‌باشد و حال آنکه در اینجا بحث از نگاه به کلّ اعضاء با هم نمی‌باشد بلکه نگاه به هر یک از اعضاء به تنهایی می‌باشد که از مفهوم این روایت فهمیده نمی‌شود.

این اشکالی بود که در جلسه گذشته نیز به عنوان مناقشه سوم در این استدلال مطرح شد و ملاحظه فرمودید.

### بررسی مناقشه

در اینجا بایستی چند نکته را در بررسی مناقشه مدنظر قرار داد:

#### نکته اول:

اولین نکته‌ای که بایستی مدنظر قرار گیرد این است که آنچه که ابتدائاً به ذهن متبادر می‌شود و در احکامی که چند موضوع را با واو به هم عطف کرده باشند وجود دارد این است که در این‌گونه موارد معمولاً همان حالت استغراقی را دارند و این صورت بیشتر متداول و متعارف می‌باشد.

دلیل این کلام این است که وقتی مواردی با «واو» عطف می‌شوند اگر قرار باشد این واو افاده مجموع کند دارای مؤونه زائده‌ای است که نیاز به قرینه دارد. پس اگر گفته شود «أکرم عمرواً و بکراً و خالداً و زیداً و حسناً و حسیناً» نقش اولیه و طبیعی «واو» این است که هر یک از اینها جای قبلی قرار داده و به آن مرتبط می‌کند، به این معنا که همان حکم قبل در این مورد نیز وجود دارد. این صورت طبیعی مسئله است که هر کدام به صورت جداگانه دارای وضعی هستند.

به‌عبارت‌دیگر «واو» عطف در واقع برای تکثیر جمله است اما برای خلاصه کردن همه را با هم عطف می‌کند. در واقع وقتی گفته می‌شود «أکرم زیداً و عمرواً» نقش واو عطف این است که به جای اینکه گفته شود «أکرم زیداً» و «أکرم عمرواً» برای خلاصه‌سازی از واو عطف استفاده شده است و به طور کل نقش و کارکرد عطف همان خلاصه‌سازی کلام می‌باشد و خلاصه‌سازی هم به این معنا است که به جای آنکه دو جمله مستقل به کار برده سود با یک واو عطف جمله را کوتاه می‌کنند که این صورت طبیعی عطف می‌باشد و به‌عبارت‌دیگر عطف در حالت طبیعی و بدون ملاحظه خارجی به معنای دو جمله یا بیشتر می‌باشد که با عطف این جملات را خلاصه کرده است.

پس همان‌طور که متوجه شدید عطف با واو برای آسان‌سازی و پرهیز از تکرار جملات می‌باشد و این نکته با تعدد موضوع و متعلق و جدای هر کدام از دیگری سازگار می‌باشد که همان استغراق و تعدد است. در واقع این روایت این مطلب را بیان می‌کند که اگر مردی قصد ازدواج دارد «لا بأس بأن ینظر إلی وجهها» و «لا بأس بأن ینظر إلی معاصمها» لکن برای جلوگیری از تکرار و تعدد جملات تمام این دو جمله را در یک عبارت «وجهها و معاصمها» خلاصه کرده است.

این نقش و کارکرد اصلی عطف می‌باشد که همان خلاصه‌سازی، آسان‌سازی و اجتناب از بیان چند جمله به صورت مستقل می‌باشد و با این نکته مشخص می‌شود که در واقع در مواردی که عطف اتّفاق افتاده است چند جمله وجود دارد و هر کدام از این موارد دارای یک حکم واحد و حساب و کتاب مستقل می‌باشند که بین همه آنها در کلام جمع شده است و الا در واقع موضوع آنها مجموعی نیست که این همان جمع در روایت، نقل، حدیث و گفتار است.

و اما آن احتمالی که مناقشین در استدلال مبنای خود قرار داده‌اند این است که «واو» برای جمع در محتوی باشد؛ یعنی فی‌الواقع یک جمله بیشتر نیست و اینکه گفته می‌شود «لا بأس بأن ینظر الی وجهها و معاصمها» دو جمله نیست، بلکه یک جمله کامل است که می‌گوید «اشکال ندارد نگاه به این دو عضو با هم» یعنی نگاه کردن به این دو عضو به صورت مجموعی بلااشکال است که در این صورت مفهوم روایت این است که اگر شخص قصد ازدواج ندارد به این مرکّب (وجه و معاصم) نمی‌تواند نگاه کند.

اینکه واو را به مفهوم جمع در مقام ثبوت قرار دهیم که نتیجه آن ترکیب و مجموع شدن حکم می‌شود دارای مؤونه زائده‌ای است که برای اثبات نیاز به قرینه زائده دارد.

این یک مطلب بود که بنابراین گفته می‌شود طبق روال عادی و طبیعی در «واو جمع» می‌بایست آن را فقط جمع در اثبات دانست که برای آسان‌سازی در تکلم و پرهیز از تعدد جملات به کار برده می‌شود.

سؤال: آیا کسی به این صورت از واو جمع فتوا داده است که بگوید یا باید هر دو را با هم نگاه کنید و یا حق نگاه کردن ندارید؟

جواب: توجه بفرمایید که معنای روایت امر نیست که بگوید «باید نگاه کنید» بلکه می‌فرماید به این مجموعه با هم می‌توانید نگاه کنید و اما وقتی گفته شد می‌توان به مجموع اعضاء نگاه کرد این کلام دارای لازمی است که دیگر نیاز به گفتن ندارد و آن لازم این است که به تک‌تک اعضاء هم می‌توان نگاه کرد؛ و اما ثمره این بحث در مفهوم روایت است که مفهوم هم این است که به مجموع اعضاء نمی‌توان نگاه کرد، اما اینکه آیا به هر یک جداگانه می‌توان نگاه کرد یا خیر روایت ساکت است.

این مناقشه اولی است که به استدلال وارد شده است که ظاهر کلمات بیانگر تعدد موضوع و متعلّق است نه ترکیب آنها.

#### نکته دوم:

نکته و ملاحظه دیگری که در این مناقشه وجود دارد این است که آیا اصلاً این ترکیبی که گفته شده است آیا نتیجه‌ای هم دارد و تغییری در محتوی ایجاد می‌کند یا خیر؟

ملاحظه دوم در مناقشه به این مسئله باز می‌گردد که معاصم به چه معنا است؟

آنچه در جلسات گذشته عرض شد این بود که معصم به معنای «ما بین الکفّ و المرفق» می‌باشد که همان زراع است که ساق دست می‌باشد؛ و اما وقتی به لغت‌های اصلی مراجعه می‌شود ملاحظه می‌کنیم که ظاهر آنچه که در این کتب آمده است این است که «معصم» همان موضع السوار است که در واقع «سوار» همان النگو و حلقه‌ای است که به دست می‌اندازند که این موضع اگرچه بالای «کفّ» می‌باشد اما نه تمام ساق؛ که تقریباً مچ دست می‌باشد نه اینکه تا آرنج باشد.

آنچه در برخی از کتب لغت آمده است همچون عین و ... این بود که «المعصم موضع السوارین» که سوارین همان النگو و ... می‌باشد که به عنوان زینت می‌باشد که موضع السوارین بخش محدودی از ساق می‌باشد که این زیورآلات بر آن سوار می‌شود و علّت اینکه به این موضع «معصم» گفته می‌شود این است که مفصلی که در مچ قرار دارد موجب می‌شود تا النگو و زیورآلات از دست خارج شوند و از این جهت آن را معصم می‌نامند و این معنا بیشتر به همین بخش محدود مچ تناسب دارد نه تمام ساق.

البته احتمالاً به معنای موضعی اوسع از این حد هم به کار می‌رود به این صورت که ابتدا معنای معصم همان موضع السوارین بوده است و سپس تا مرفق هم به کار رفته است.

حال اگر مفهوم معاصم همان اولیه و خاص آن باشد که عرض شد، یعنی کمی بالاتر از کفّ که زن‌ها بر آن النگو قرار می‌دهند، اگر به این معنا باشد حتی اگر معنای عطف هم صورت ترکیبی آن باشد معنای روایت مجموع چهره و بخش کمی از ساق می‌شود لطمه چندانی به استدلال وارد نمی‌شود؛ به‌عبارت‌دیگر اگر معنای «واو» همان معنای مجموع بما هو مجموع باشد و معنای معصم هم قسمت کمی بالاتر از کف باشد، باز هم لطمه‌ای به استدلال وارد نمی‌شود چراکه روایت می‌گوید اگر مرد قصد ازدواج دارد نگاه کردن به چهره و دستان زن –با کمی بالاتر از کف- بلامانع است و مفهوم این عبارت این است که اگر شخص در مقام ازدواج نباشد به این مجموع نمی‌تواند نگاه کند؛ و در این صورت اگر مقصود چهره و این مقدار از دست باشد برای آن اجماع وجود دارد و قدر مسلّم است که تفکیک آن مانعی نداشته و هر کدام حساب خود را دارند.

اما اگر معصم را بخش مچ تا آرنج در نظر می‌گرفتیم مفهوم روایت بر این امر دلالت نمی‌کرد. چرا که در روایت گفته می‌شود در مقام ازدواج می‌توان به چهره و این بخش از دست مجموعاً نگاه کرد، پس اگر در مقام ازدواج نباشد نمی‌توان به این مجموع نگاه کرد و لو اینکه به صورت جداگانه به چهره و دست نگاه کرد! که این مفهوم اصلاً معقول نبود چراکه اینکه در مقام ازدواج بتوان تا مرفق را نگاه کرد اصلاً قائلی نداشت؛ اما اینکه گفته شود مقصود از معصم کمی بالاتر از کفّ می‌باشد این امر چندان مستغربی نیست و ممکن است کسی بپذیرد که می‌توان به این مجموع در مقام ازدواج نگاه کرد و در غیر مقام ازدواج نیز نمی‌توان نگاه کرد که این لطمه‌ای به استدلال وارد نمی‌کند.

سؤال:

اگر در مقام ازدواج نباشد حکم چیست؟ شما می‌فرمایید در مقام غیر ازدواج نمی‌توان نگاه کرد، حال آیا به صورت هم نمی‌شود نگاه کرد یا بحث مجموعی است؟

جواب: عرض کردیم اگر معنای معصم از مچ تا مرفق باشد روایت یک معنا پیدا می‌کند و اگر فقط بخش کمی از ساق باشد مفهوم دیگری پیدا می‌کند. ملاحظه اول در مناقشه این بود که اصلاً واو جمع بما هو جمع نیست و ملاحظه دوم هم این است که اگر معنای معصم همان بخش کمی از ساق باشد که النگو بر آن نصب می‌شود، در این صورت اگر هم معنای واو ترکیبی باشد اشکالی بر استدلال وارد نمی‌شود.

بنابراین باید گفت این مناقشه سوم نیز به نظر می‌رسد چندان وارد نیست.

سؤال: در مفهوم روایت تفاوت عام استغراقی و عام مجموعی را دریافتیم اما در جانب ایجابی این دو استدلال با هم چه تفاوتی دارند؟ در واقع عام مجموعی و عام استغراقی وقتی که می‌فرماید «لا بأس» چه تفاوتی با هم دارند و آیا اصلاً با هم تفاوتی هم دارند؟ البته سؤال بنده در منطوق روایت است و الا تفاوت مفهومی آنها مشخص است.

جواب: خیر در منطوق تفاوتی حاصل نمی‌شود چراکه اگر در منطوق گفته شود اشکالی در این نیست که شخص به این اعضاء به صورت جداگانه نگاه کند نتیجه این می‌شود که به هر کدام از اعضاء می‌تواند نگاه کند و طبعاً به صورت ترکیبی هم می‌تواند نگاه کند؛ و اگر هم معنای ترکیبی مقصود باشد و روایت بگوید می‌توان به جمیع اعضاء ترکیباً نگاه کرد در این صورت به صورت جداگانه هم می‌تواند نگاه کند. این نکته درستی است که چه واو ترکیبی باشد و چه استغراقی باشد در منطوق اثری ندارد چراکه اگر مقصود واو استغراقی و جداگانه باشد نگاه به ترکیب هم جایز خواهد بود و اگر واو ترکیبی باشد باز هم نگاه به صورت جداگانه هم جایز است یعنی یک مدلول التزامی قطعی در آن وجود دارد که موجب جواز هر دو صورت نگاه می‌شود؛ و اما در مفهوم خیلی اثر خواهد داشت.

سؤال: اگر از این واو معنای مجموعی آن اراده شود می‌توان گفت که معنای لغوی می‌شود!

جواب: خیر لغو نیست اما باید گفت نیاز به قرینه دارد چراکه به صورت معمول و طبیعی وقتی چند مورد با واو عطف می‌شوند در واقع هدف کوتاه‌سازی است که چند جمله را با واو به هم عطف می‌کنند تا از تکرار جلوگیری شود.

سؤال: در عام استغراقی این مسئله کاملاً درست است و از حیث عقلائی وقتی متکلّم این‌چنین اراده کند فایده‌ای را می‌رساند، اما اگر در عام مجموعی اراده این‌چنین معنایی مفید فایده‌ای نباشد و در مانحن‌فیه فرد به غیر از اینکه مجموعاً می‌تواند نگاه کند به تک‌تک اعضاء هم می‌تواند نگاه کند، در این صورت اراده مجموع در روایت چه فایده‌ای می‌تواند داشته باشد؟

جواب: فایده این‌چنین اراده‌ای در همان مفهوم کلام است و از آنجا که کلام دارای مفهوم است این اراده در مفهوم فایده خود را نشان خواهد داد. در واقع ممکن است با قرینه‌ای ثابت شود که چنین مفهومی مراد متکلم است که در این صورت در منطوق کلام هیچ تفاوتی ایجاد نمی‌شود اما مفهوم کلام متفاوت می‌شود و به همین علّت است که اگر مراد متکلّم مجموع باشد باید برای آن قرینه ذکر کند.

سؤال: نکته‌ای که در روایات این باب وجود دارد این است که در هیچ‌کدام از روایات «وجه» به تنهایی ذکر نشده است و همیشه عضو دیگری همراه آن وجود داشته است، درحالی‌که «شعر» یا «محاسن» به تنهایی ذکر شده است. دلیل این چیست؟

جواب: آنچه در ذهن مرحوم داماد هم بوده است تقریباً همین مطلب بوده است اما این مطلب تمام نیست. در واقع ابتدائاً یک مطلب مبهمی به ذهن می‌رسد اما قرینه تامّه‌ای برای آن وجود ندارد؛ به‌عبارت‌دیگر آنچه که به عنوان اشکال و مناقشه در ذهن ایشان بوده است این است که مقام ازدواج مقامی است که بنا بر تسهیل است و می‌توان همزمان چند عضو را نگاه کرد، اما این مسئله در این حد نیست که معنای جمله را تغییر بدهد؛ و لذا باید گفت اگر پیش از اینکه روایت در این‌چنین پیچ و خم اشکالات وارد شود آن را پیش روی شما قرار می‌دادند و در مورد مفهوم آن از شما سؤال می‌کردند پاسخ می‌دادید که مقصود این است که برای هر کدام از اعضاء جداگانه حکم گفته شده است.

## مناقشه چهارم:

مناقشه بعدی در استدلال به روایت حفص بختی مطلب عجیب‌تری می‌باشد و در واقع در این مناقشه بحث از وجه و معاصم نیست بلکه تمرکز بر عبارت «لابأس» می‌باشد؛

عبارت «لا بأس» سالبه کلیه می‌باشد و وقتی در روایت گفته می‌شود «لَا بَأْسَ بِأَنْ یَنْظُرَ إِلَى ...» یعنی هیچ اشکالی در این نیست که انسان در مقام ازدواج به وجه و معاصم نگاه کند و همان‌طور که عرض شد لا بأس سالبه کلیه و نفی مطلق می‌باشد و معنای این عبارت این است که هم بأس تحریمی را نفی می‌کند و هم بأس تنزیهی و کراهت را یعنی نگاه به این اعضاء کراهت هم نخواهد داشت چراکه نفی جنس بأس می‌شود و این «لا» در اینجا لای نفی جنس می‌باشد و نفی جنس هم یعنی تمام اقسام بأس و اشکال را بر می‌دارد. اقسام بأس و اشکال هم در اینجا دو مورد می‌باشد که یکی بأس تحریمی و دیگری بأس و اشکال تنزیهی و کراهی می‌باشد.

پس با توجه به مطالبی که عرض شد منطوق روایت این است که «اگر مرد در مقام ازدواج بود هرگونه اشکالی برای نگاه از او برداشته می‌شود» و به‌عبارت‌دیگر هیچ اشکالی در نگاه وجود ندارد نه حرمت و نه کراهت.

پس باید توجه داشت که فوراً نباید برای «لابأس» حکم به عدم حرمت تنها بشود بلکه «لا بأس» یعنی نه حرام است و نه مکروه و در واقع تمام بأس برداشته می‌شود.

حال پس از اینکه به این معنا توجه کردیم باید دید که مفهوم آن چه می‌شود:

مفهوم همیشه نقیض منطوق می‌باشد و نقیض سالبه کلیه هم موجبه جزئیه می‌شود. حال با کنار هم قرار دادن این دو مقدّمه می‌توان به مفهوم جمله دست یافت و آن اینکه: اگر شخص نمی‌خواهد ازدواج کند در نگاه به وجه و معاصم زن اشکال وجود دارد (به نحو موجبه جزئیه) حال اینکه اشکال حرمت است یا کراهت، مطلق است و با هر دو معنا سازگار است و از این مفهوم فهمیده نمی‌شود که کدام معنا مقصود باشد و در این صورت باید قدر متیقّن أخذ شود که در اینجا قدر متیقّن همان کراهت می‌باشد و دلالت بر بیش از آن ندارد.

همان‌طور که مشاهده نمودید در مناقشه چهارم این نتیجه حاصل شد که «لابأس» اعم از حرمت و کراهت می‌باشد پس نمی‌توان گفت اگر مرد در مقام ازدواج نباشد «و فیه بأس» به معنای حرمت نگاه است بلکه مفهوم این است که اگر شخص در مقام ازدواج نباشد اشکالی در نگاه کردن او وجود دارد که قدر متیقّن این اشکال همان حدّ تنزیه و کراهت می‌باشد، اما حرمت از آن استفاده نمی‌شود.

این اشکال چهارم بود که اگر از مناقشات و اشکالات قبلی هم به سلامت عبور کنیم و آنها را پاسخ دهیم در نهایت به این اشکال برمی‌خوریم.

به‌عبارت‌دیگر اگر سه مناقشه قبلی که عبارت بودند از اشکال آقای زنجانی، اشکال مرحوم خویی و اشکال مرحوم آقای داماد همه رفع شود و گفته شود این جمله شرطیه بوده و دارای مفهوم است و آن اینکه در غیر از مقام ازدواج نمی‌توان به صورت نگاه کرد (و طبعاً کفّ هم ملحق به آن می‌شود) حتی پس از عبور از این سه اشکال در این اشکال چهارم متوقف می‌شود و آن اینکه گفته شد «لابأس» جزاء بوده و نفی جنس می‌باشد که مفهوم آن موجبه جزئیه است که می‌گوید «فیه بأسٌ» اما اینکه مقصود از بأس حرمت باشد یا کراهت مشخص نیست و باید قدر متیقّن أخذ شود که همان کراهت است.

سؤال: آیا بأس دلالت بر زجر نمی‌کند؟

جواب: خیر، شاهد این مسئله این است که در مواردی از روایات این مطلب وارد شده است که بأس برای کراهت به کار رفته است.

سؤال: آیا نمی‌شود این‌چنین گفت که اینجا عدم رجحان عامی است که دارای مراتبی است از حرمت تا کراهت؟

جواب: بله همین‌طور است اما چون مشخص نیست که کدام یک مقصود است باید قدر متیقّن اخذ شود و آن همان کراهت است.

سؤال: ؟؟؟

جواب: خیر، در آنجا تعارض بین صدر و ذیل بود که جامع را أخذ می‌کردیم درحالی‌که اینجا چنین تعارضی وجود ندارد. در اینجا گفته می‌شود «فیه بأس» و در این صورت نمی‌دانیم که کدام یک مقصود است و قدر متیقّن را اخذ می‌کنیم. آن مطلب در جایی است که تعارض مادّه و هیئت باشد که در اینجا چنین چیزی نیست.

#### پاسخ به مناقشه چهارم

ممکن است به این مناقشه هم این‌چنین پاسخ داده شود که اگرچه بأسه دو اصطلاح دارد و در یک اصطلاح به مفهوم عام به کار می‌رود که شامل کراهت هم می‌شود لکن اصطلاح جاافتاده‌ای که ظاهر اولیه آن می‌باشد عبارت است از همان حرمت و اگرچه «بأس» در کراهت هم استعمال شده است اما آن استعمالات با قرائن می‌باشد اما اگر بدون قرینه باشد همان معنای حرمت از آن برداشت می‌شود و به‌عنوان‌مثال وقتی از معصوم سؤال می‌شود «هل فی ذلک بأسٌ» امام در جواب می‌فرمایند «لا بأس» و در واقع این‌چنین در ذهن شخص است که این عمل دارای اشکال و حرمت است.

به‌عبارت‌دیگر وقتی در مواردی که معصومین می‌فرمایند «فیه بأسٌ» ظهور اولیه آن همان حرمت است که همان اشکال به نحو مطلق می‌باشد. این مسئله شبیه به همان است که گفته می‌شد أمر ظهور در وجوب دارد و نهی ظهور در حرمت دارد، در مورد مادّه نهی هم گفته می‌شود ظهور در حرمت دارد و واژه‌هایی همچون «بأسٌ» یا «إشکالٌ» نیز ظهور در حرمت دارد و در واقع انسان از انجام آن ممنوع است و حال در این روایت نیز عبارت «لا بأس» یعنی حرام نیست و اگر این معنا را داشته باشد مفهوم آن نیز این است که اگر مرد در مقام ازدواج نباشد «فیه بأس» که به همان معنای حرمت می‌باشد.

این هم پاسخی است که می‌توان به مناقشه چهارم داد و به این ترتیب باید گفت هر چهار مناقشه در این استدلال می‌تواند قابل پاسخ باشد.

1. . وسائل الشيعة، ج‏20، ص: 88. [↑](#footnote-ref-1)